

گلایه کسبه عیدگاه از آلودگی ایجاد شده توسط معتادان و برخی مسافران در ورودی یک کوچه پر رفت و آمد

وضعیت اسف بار «سروشی»

هم قدم

که کوچه و خیابان را تمیز کند. محمد نیازی، یکی دیگر از کسبه عیدگاه، می گوید: اگر دیوارهای این مغازه را رنگ کنند و سروشکل خوبی به این کوچه بدهند، این دست اتفاقات کمتر پیش می آید. چون ناخود آگاه افراد وقتی می بینند جایی ظاهر خوبی ندارد، فکر می کنند متروکه است و ملاحظه مسائل بهداشتی را نمی کنند.

● چاره، فرهنگ سازی است

رئیس اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ثامن با اشاره به اینکه چند چشمه سرویس بهداشتی ۲۴ ساعته در فاصله کمتر از صد متر در پارک انتهایی عیدگاه و همچنین چند چشمه سرویس بهداشتی در بولوار شهدای حج در فاصله دو بیست متری این کوچه قرار دارد، می گوید: بعضی مسائل ریشه فرهنگی دارد و ما نمی توانیم تمام مدت کوچه ها را رصد کنیم. از طرفی رنگ آمیزی و مراقبت مداوم هم نمی تواند تاثیر چندانی داشته باشد.

رحمان اسعدی که به درخواست کسبه چند بار به این محل رفته است، ادامه می دهد: با اینکه وظیفه شهرداری رفت و روپ معابر است، به پاکبان ها گفته ایم این محدوده را به صورت دوره ای شست و شو بدهند تا نکات بهداشتی رعایت شود. او به درخواست مردم از پاکبان ها می خواهد تعداد دفعات شست و شوی معبر را بیشتر کنند.

نمی توانند از کسبه یا رهگذران بپرسند، می آیند اینجا پشت دیوار آلودگی زیادی ایجاد می کنند.

● خودمان آلودگی را می شوئیم

سعید موحد که آرایشگاهش در کوچه کنار خوار بار فروشی و مشرف به پشت مغازه و محل آلودگی است، می گوید: شغل ما طوری است که بهداشت و بوی خوب برای جذب مشتری مهم است اما اینجا همیشه صبح ها بوی بدی در هوای پیچد. او آفتابه ای را از گوشه مغازه اش بیرون می آورد و می گوید: صبح به صبح مجبورم کثیفی های کوچه را بشوئیم تا بتوانم مشتری هایم را راضی نگه دارم. این وظیفه شهرداری است

نجمه موسوی یکی از کوچه های پر رفت و آمد پایین خیابان، عیدگاه ۶ را کوچه سروشی است که بازار معروف عباس قلی خان در آن قرار دارد. اما برخی افراد هنگام شستن از تاریکی شب سوء استفاده می کنند و موجب ایجاد آلودگی نامطبوعی در این کوچه می شوند. به دنبال تماس مردم با ۱۳۷ و اعلام آلودگی های مکرر در این معبر پر رفت و آمد، راهی عیدگاه شدیم: جایی که هم بوی نامطبوعی که در هوا پیچیده بود و هم نشو و اهد عینی، صحبت کسبه این محل را تایید می کرد.

● گوشه دنج در معبر پر رفت و آمد

درست در ورودی کوچه یک خوار بار فروشی است. محمد زرنگ، کاسبی که با معتادان و مسافران دور از نزاکتی که پشت دیوار این مغازه را با سرویس بهداشتی اشتباه گرفته اند، بارها دعا کرده است، می گوید: در طول روز رفت و آمد زیاد است اما با تاریک شدن هوا اینجا فضای دنجی می شود برای افرادی که دنبال جایی برای قضای حاجت می گردند.

او که با افراد مختلفی سر این موضوع بحث کرده است، ادامه می دهد: اوایل فکر می کردیم فقط معتادان که هیچ قید و بندی ندارند، به اینجا می آیند اما بارها دیده ام مسافرانی از کشورهای دیگر یا شهرهای دور افتاده که نمی دانند سرویس بهداشتی کجاست یا زبان فارسی را به خوبی بلد نیستند و



مشتری های آرایشگاه دایی جواد خاص هستند

سلمانان موسسید کرده ها

نجمه موسوی کاهانی ۱۰ ساله که بود، پدرش به رسم همه پدرهایی که پسرشان رامی فرستادند بی یادگیری کسب و کار، دست جواد را گرفت و رفتند به سلمانان حاجی کاظمی که دکانش او اسط کوچه گنبد خشتی، در راسته حمام حاج نوروز بود. نصف روز مدرسه می رفت و نصف دیگر را در دکان سلمانان یاد می کرد. این قدر در سلمانان های مختلف کار کرد تا اینکه خودش استادکار شد و خیلی از بچه محل هاشدند مشتری هایش. با اینکه چند سال شغل آرایشگری را کنار گذاشت و روی تاکسی کار کرد، ده سالی می نشود که دوباره به محله پدری اش در پایین خیابان برگشته و باز آرایشگاه خودش راه انداخته است. آرایشگاه دایی جواد شاید برای جوان های امروزی جذاب نباشد، اما پاتوق موسسید کرده های هم دوره خودش است که بیشتر از صفادان به سرو و پیشان، برای خلق خوش و منصف بودن جواد رفتی خدا پرست، مشتری پرو پا قرصش هستند.

● پله پله استادکار شدم

در آستانه شصت سالگی هنوز شانه و قیچی به دست می گیرد و رو به آینه به صورت بچه محل هایی که مانند خودش گذر زمان در چهره شان دیده می شود، نگاه می کند تا نتیجه کار را بررسی کند؛ بچه محل هایی که زمانی برای ماشین کردن سرشان پیش او می آمدند و با هم به مدرسه می رفتند: «کلاس چهارم بودم که پدرم دستم را گرفت و برد سلمانان ای که در راسته حمام حاج نوروز بود تا آنجا دویی کنم و کار یاد بگیرم. آن زمان همه بچه ها باید سرهایشان رامی تراشیدند و اولین کاری که یاد گرفتم، اصلاح کردن سر بانمره

۲ و ۴ بود. ماشین اصلاح هم دستی بود و چلخ و چلخ صدامی داد؛ مثل ماشین های الان برقی نبود که با سرعت کار کند.»

خنده های ریز ریز دایی جواد نشان می دهد یادآوری خاطرات گذشته برایش شیرین است. جمله ها را با سرعت

پشت هم می آورد تا مبادا اتفاقی از قلم بیفتد: «تا کلاس پنجم در مدرسه انوشیروان که این روزها تبدیل به خوابگاه دختران شده است، درس خواندم و بعد که مدارس به خاطر انقلاب تعطیل شد، می رفتیم تظاهرات. در همه آن سال هادر چند آرایشگاه کار کردم تا برای خودم استادکار شدم. مغازه حاجی کاظمی در کوچه گنبد خشتی، آرایشگاه آقای برومند که به «مدترکه» معروف بود و یک شاگرد یاد می دیگر هم به نام غلام یا من آنجا کار می کرد. مدتی هم در آرایشگاه مجلل در چهارراه سیلو کنار دست اکبر آقاسهرابی مشغول بودم. یک جعفر نامی هم بود در آرایشگاه پرستو که شاگردم بود و مراحل اصلاح را به او آموزش می دادم.»

● کسب روزی از هنر قدیمی

وقتی رفتی مرا حل استاد کار شد نش را یکی یکی می شمارد، هم محله ای های قدیمی می آیند و سلام و خوش و بشی می کنند و نمی گذارند مغازه دایی جواد خالی بماند: «دوران سربازی را در مرز بودم، سمت زاهدان. آنجا هم در آرایشگاه دانشگاه افسران مشغول شدم و از فرمانده گردان تا استاد دانشگاه، سرشان را اصلاح می کردم. سال ۶۵ که سربازی تمام شد، باز برگشتم مغازه حاج آقا کاظمی و این بار برای خودم کار را شروع کردم. سه تا صندلی کار بود؛ یکی استاد و



راه تجربه

یکی مهدی آقاواری صندلی جلو مغازه هم من کار می کردم. بعد رفتیم در خیابان طبرسی، آرایشگاه پرستو، روبه روی حمام حاج حکیم. آن زمان آرایشگاه ها کنار حمام ها بود، چون مردم یک روز را به نظافت و سلمانان اختصاص می دادند.»

بعد از مدتی آرایشگری را کنار گذاشت و تاکسی داشت، اما بعد از ۲۲ سال دوباره برگشت به همین کار و ۱۰ سالی می شود که در محله قدیمی شان با همان هنری که در کودکی آموخته است، اموراتش را می گذراند. او مردم داری را اصل کاسبی می داند و می گوید: فوت و فن کار مهم است، اما خیلی ها برای قیمت مناسب و اخلاق خوب می آیند؛ و گرنه ما که به رسم قدیم اصلاح کردن را یاد گرفته ایم، باب طبع جوان های امروزی به مومدل نمی دهیم. قدیمی های می آیند و سرشان را ساده اصلاح می کنند. من هم روی باز و اخلاق خوب و البته قیمت منصفانه را سرلوحه کارم قرار داده ام. اگر هم کسی سرش را جای دیگر اصلاح کند، گله نمی کنم چون روزی رسان خداست. سرش خیلی شلوغ نیست اما به همین روزی که می رسد، قانع است و بیشتر از اینکه درآمد برایش مهم باشد، دوست دارد همسایه ها بیایند و در مغازه او احوال هم باخبر شوند.